

سازمان عمومی و فرهنگی تعلیمات
اسلامی « روش »
(۱۱)

« نامه ماهانه ادبی ، تاریخی ، علمی ، اجتماعی »

شماره - ششم

شهریور ماه

۱۳۵۲

ارمغان

سال پنجاه و پنجم

دوره - چهل و دوم

شماره - ۶

تأسیس بهمن ماه - ۱۲۹۸ شمسی

(مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی)

(صاحب امتیاز و نگارنده : محمود وحیدزاده دستگردی - نسیم)

(دبیر اول : محمد وحید دستگردی)

بقلم : یکی از افاضل

خاقانی و عطار

پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ارمغان مجله ایست ادبی که قریحه ادب پرور مرحوم وحید دستگردی آفرید . طبعاً باید از شعر نیز در آن بحث شود ولی مدتی است دیده میشود بیش از حد نصاب اشعار چاپ میکنند - اشعاری که احياناً از خصوصیت و تازگی بهره ای ندارند . خوانندگان بدیع میجویند و از شعر آتش نهفته در کانون روح شاعر میخواهند.....

باری برای انجام تقاضای شما و برای تنوع دادن بمطالب غزلی را در صدر این مقال آورده و از خوانندگان صاحب نظر شما رأی میخواهم که آیا این غزل از خاقانی است یا عطار و برای خالی نبودن عریضه مختصر مقارنه ای میان این دو شاعر مطرح میشود .

عقل در عشق تو سرگردان بماند
 چشم جان از روی تو حیران بماند
 در ره سرگشتگی عشق تو
 روز و شب چون چرخ سرگردان بماند
 چون ندید اندر دو عالم محرمی
 آفتاب روی تو پنهان بماند
 هر که سرگم کرد و دل در کار تو
 چون سر زلف تو بی سامان بماند
 هر که یکدم آب دندان تو دید
 تا ابد انگشت بر دندان بماند
 هر که جست آب حیات از وصل تو (لعل تو)
 جاودان در ظلمت هجران بماند
 گر کسی را وصل دادی بی طلب
 دیدم آن درد را بی درمان بماند
 و ر کسی را با تو یکدم دست بود
 عمرها در هر دو عالم زان بماند
 حاصل خاقانی از سودای تو
 چشم گریان و دل بریان بماند

این غزل خاقانی هم در نسخه مرحوم عبدالرسولی هست و هم در نسخه تصحیح و تهذیب شده دکتر ضیاءالدین سجادی که تا اندازه‌ای صحت انتساب آنرا تأیید میکند .

خود غزل فی حد ذاته غزل مهمی نیست . خاقانی که قصیده سرائی است

بی‌همتا - از لحاظ های متعدد - غزلهای نغز دارد - غزلهایی که از حیث ظرافت خیال، تراکم استعاره و تشبیه از شیوه قصاید وی برخوردار است ولی تعقید و پیچیدگی آنها را ندارد زیرا در غزل کمتر میتواند ابهام و اشاره به تاریخ و افسانه و عادات زمان و روایات دینی و اصطلاحات علمی را بکاربرد.

غزلهای خاقانی چون غزلهای شاعر معاصروی انوری سادگی و سهولت بیان ندارد و نماینده یک طبع حساس و قریحه عاطفی است و پراست از تعبیرات خاص و تشبیهات نو و گاهی و ارستگی و مفاهیم عرفانی از آنها ساطع است. اما این غزل که نقل کردیم خیلی بدیع و تازه نیست ولی چیزیکه جلب توجه میکرد اینست که این غزل با همین عده ابیات در دیوان عطار که آقای دکتر تقی تفضلی بانهایت شکیبائی از روی چندین نسخه فراهم کرده است دیده میشود و در ذیل صفحه معلوم کرده اند که این غزل فقط در یکی از نسخه‌های مأخذ وی وجود ندارد یعنی در چند نسخه دیگر هست.

این غزل به ارباب نظر و اهل ادب عرضه شد ولی کسی نتوانست رأی جازمی داده و بطور قطع آنرا از خاقانی یا شیخ عطار گوید. شاید برای اینست که از شیوه سخن هر دو شاعر برخوردار است. عطار عارف است، از بزرگترین و فصیح‌ترین گویندگان صوفیه است. مضامین عرفانی در گفته‌های وی غلبه دارد ولی غزل ناب و گاهی مخلوط نیز در دیوان وی دیده میشود. خاقانی نیز به مفاهیم عرفانی آشناست. هم در قصاید، هم در ترجیعات و مقطعات و هم در غزلیات خود آنها را بکار میبرد و خوب هم از عهده برمیآید. هر دو شاعر بسبب خراسانی شعر میگویند. از اینرو در تلفیق جمله و طرز تعبیرات بیکدیگر نزدیکند و حتی گاهی آثار خاقانی را در عطار می‌بینیم که گویی او نیز چون اغلب شاعران بزرگ خاقانی را زیاد خوانده و طبعاً اثر گرفته و حتی باقتضای او رفته است.

قصیده معروف خاقانی را تمام اهل ادب بخاطر دارند :
 در کام صبح از ناف شب مشک است عمدا ریخته
 گردون هزاران نرگسه از سقف مینا ریخته

در عطار غزلی بر همین وزن و قافیه هست که مشتمل بر ۱۱ بیت است و با
 قصیده خاقانی که بیش از ۹۰ بیت است قابل مقایسه نیست ولی زبان و طرز تعبیر
 بیکدیگر نزدیک است :

شب را ز تیغ صبحدم خونست عمدا ریخته
 اینک بین خون شفق در طشت مینا ریخته

همچنین در مقابل قصیده معروف دیگر خاقانی که در حدود ۸۰ بیت است
 و از ارزنده ترین قصاید او بشمار میآید عطار غزلی دارد .

خاقانی
 عید است و پیش از صبحدم مزده بخمار آمده
 بر چرخ دوستی از جام جم يك نیمه دیدار آمده

~ ~ ~ ~ ~

می عاشق آسا زرد به همرنگ اهل درد به
 درد صفا پرورد به تلخ و شکر بار آمده
 خورشید رخشانست می زان زرد و لرزانست می
 جوجو همه جان است می فعلش بخروار آمده

~ ~ ~ ~ ~

بربط چو عذرا مریمی کابستنی دارد همی
 وز درد زادن هر دمی در ناله زار آمده

غزل عطار از ۷ بیت تجاوز نمیکند . تنوع تشبیهات خاقانی را ندارد ولی
 وجه تشابهی با گفته خاقانی در آن احساس میشود .

عطار
 ای درس عشقت هر شمیم تاروز تکرار آمده
 وی روز من بی روی تو همچون شب تار آمده
 ای مه غلام روی تو، گشته زحل هندوی تو
 وی خور زعکس روی تو چون ذره در کار آمده
 دو غزل دیگر از خاقانی و عطار ذیلا نقل میشود که ردیف آنها یکیست
 ولی عطار قافیه‌ای دیگر اتخاذ کرده است .

خاقانی
 نازی است ترا درس کمتر نکنی دانم
 دردیست مرا در دل باور نکنی دانم

عطار
 ای جان جهان رویت پیدانکنی دانم
 تاجان و جهانی را شیدانکنی دانم
 گفتمی کنم از بوسه روزی دهنش شیرین
 این خود بزبان گوئی امانکنی دانم

خاقانی قصیده‌ای در رثاء سپهبد کیا لوا شیر ساخته که بیش از اغلب قصاید
 او از سهولت بیان برخوردار است: *شانی و مطامع فرنگی*

ای قبلهٔ جان کجاست جویم
 جانی و بجان هوات جویم
 دیروز چو آفتاب بودی
 امروز چو کیمیای جویم
 دریا کنم اشک و پس بدریا
 در هر صدفی جدات جویم

عطار غزلی بهمین وزن و قافیه دیگر و ردیف « کجاست جویم » در معانی
 عرفانی ساخته است که شباهت دو گفته بیشتر به چشم می‌خورد:

ای جان ز جهان کجاست جویم
 جانی و چو جان کجاست جویم
 چون کون و مکان حجاب راه است
 در کون و مکان کجاست جویم
 گفتمی که مرا میان جان جوی
 چون نیست عیان کجاست جویم

باز این وجه شبه در يك قصیده خاقانی و غزل عطار دیده میشود .

از خاقانی :

سنت عشاق چیست برگ ساختم
 گوهر دل را ز تف مجمر غم ساختم
 بر سرخوان جهان چند چو بر بط مقیم
 سینه و دل را ز آرز جمله شکم ساختم
 زر چه بود جز صنم پس نپسندد خدای
 دل که نظر گاه اوست جای صنم ساختم
 پیش سر بر سران آب ده دست باش
 تات مسلم بود پشت بخم ساختم

* * *

عطار در راه و رسم سلوک و تصوف میگوید:
 نیست ره عشق را برگ و نوا ساختن
 خرقه پیروزه را دام ریا ساختن
 دلق و عصا را بسوز کین نه نکومذهبیست
 از پی دیدار حق دلق و عصا ساختن

از فلک بی قرار هیچ نیاموختی

در طلب درد عشق پشت دوتا ساختن

ردیف يك غزل عاشقانه خاقانی يك غزل عارفانه عطار را بخاطر میآورد

خاقانی

هر خشك و تر كه يافتم از غم بسوختم

هر بال و پر كه داشتم از غم بسوختم

چندین هزار نافه مشك امید را

بر مجمر بیاز بیک دم بسوختم

نیمی بسوختم دل خاقانی از عنا

نیم دگر كه ماند بماتم بسوختم

* * *

عطار

در رهش با نيك و بد در ساختیم

در غمش هم خشك و هم تر سوختیم

چون بدوره نی و بی او صبر نی

مضطرب گشتیم و مضطر سوختیم

چون دل و جان پرده این راه بود

جان ز جانان دل زد لبر سوختیم

مدت سی سال سودا پخته ایم

مدت سی سال دیگر سوختیم

چون بیک جو می نیرزیدیم ما

خرمن پندار یکسر سوختیم

دو غزل باردیف «خندد» در دیوان خاقانی و عطار دیده میشود که با وزن

و قافیه متفاوت قابل نقل است .

خاقانی

بایاد تو زهر برشکر خندد
 باروی تو شام بر سحر خندد
 عاشق همه زهر خندد از عشقت
 گر عشق اینست از این بتر خندد
 من از غم تو عقیق میگیریم
 دانم که عقیق تو شکر خندد
 چون لعل تو بیند اشک خاقانی
 از شرم چو گل به پوست درخندد

* * *

از عطار

قد تو به آزادی بر سرو چمن خندد
 خط تو به سرسبزی بر مشک ختن خندد
 تا یاد لبث نبود گلهای بهاری را
 حقا که اگر هرگز یک گل بچمن خندد
 چه حيله نهم بر هم چون لعل شکر بارت
 چندانکه کنم حيله بر حيله من خندد
 من هم نفس شمعم زیرا که لب و چشمم
 بر فرقت جان گرید بر گریه تن خندد

در دیوان خاقانی (نسخه تصحیح و تنقیح شده دکتر ضیاءالدین سجادی)

۵ غزل با ردیف کیستی دیده میشود که در دیوان عطار نیز يك غزل بروزن یکی
 از آنها و بقافیه چهار غزل دیگر دیده میشود که گمان توجه عطار را بدیوان
 خاقانی قوت میدهد . مطلع غزلهای خاقانی از این قرار است :

لاله رخا سمن برا سرو روان کیستی
سنگدلا ستمگرا آفت جان کیستی

ای سرزلف پرشکن سلسله دار کیستی
وی همه غمزه بخون درپی کار کیستی

ای ترك دلستان ز گلستان کیستی
خوش دلبری ندانم جانان کیستی

ای راحت دلها بتو آرام جان کیستی
دل درهوس جان می دهد تا دلستان کیستی

ای سرو غنچه لب ز گلستان کیستی
وی ماه روز و شب ز شبستان کیستی

رتال جامع علوم انسانی

از عطار
ای همه راحت روان سرو روان کیستی
ملك توشد جهان جان، جان و جهان کیستی
بی تو، چو جان و دل توئی سیرشدم ز جان و دل
ای دل و جان من بگو تادل و جان کیستی

این شواهد که اگر بدقت رسیدگی و جستجو شود بسی فزونی خواهد گرفت
همه قرائن و اماراتی است بر اینکه دیوان خاقانی مورد توجه عطار بوده است
ووجه تشابهی میان آندوهست و برای ختم این مقال بدنیت چندیتی از یک غزل

خاقانی نقل شود که گوئی او به عطار نزدیک شده است زیرا در فضای استغنا و جولانگاه روح بزرگ و بلند پرواز عطار است.

از خاقانی

دردو عالم کار ما داریم کز غم فارغیم
 الصبح ایدل که از کار دو عالم فارغیم
 کم زدیم و عالم خاکی به خاکی باختیم
 و اندگر عالم گرو دادیم و از کم فارغیم
 عقل اگر در کشتزار خاک آدم ده کیاست
 ما چنان کز عقل بیزاریم ز آدم فارغیم
 این لب خاکین ما را در سفالین باده ده
 جام جم بر سنگ زن کز جام و از جم فارغیم
 چرخ و اختر چیست ؟ طاق آریشی و طارمی
 ما خراب دوستیم از طاق و طارم فارغیم
 گر شما دین ودلی دارید و از ما فارغید
 ما نه دین داریم و نه دل و ز شما هم فارغیم
 چند دام از زهد سازی و دم از طاعت زنی
 ما هم از دام تو دوریم و هم از دم فارغیم
 لاف آزادی زنی با ما مزین باری که ما
 از امید جنت و بیم جهنم فارغیم
 چند یاد از کعبه و زمزم کنی خاقانیا
 باده ده کز کعبه آزاد و زمزم فارغیم

این مفاهیم و معانی عرفانی قلمرو عارف بزرگ نیشابور است و در این زمینه داد سخن داده و غزلیات فراوانی دارد که یکی از کوچکترین آنها را در

اینجا می‌آوریم:

ما چو بی مائیم از ما ایمنیم
 از تولا و تبرا ایمنیم
 از تفاخر همچو گردون فارغیم
 و زتغیر همچو دریا ایمنیم
 چون گذر کردیم از بالا و پست
 هم ز پستی هم ز بالا ایمنیم
 چون نه‌دانا و نه نادان مانده‌ایم
 هم ز نادان هم ز دانا ایمنیم
 چون قرار کارها رفته است دی
 لاجرم ز امروز و فردا ایمنیم
 نام و ننگ ما در اقصای جهان
 گرنهان شد و ره هویدا ایمنیم
 روز و شب بی‌راه می‌جوئیم راه
 ز آنکه از نا ایمنی‌ها ایمنیم
 چون سر عطار گوی راه شد
 از سریر لاف و سودا ایمنیم